

خاندان حکومتگر بنو شومله؛ مسئله مشروعیت و سیاست‌های محلی آن

محسن رحمتی

استاد گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد- ایران

تاریخ دریافت: (۱۳۹۷/۱۱/۱۳) تاریخ پذیرش: (۱۳۹۸/۱۰/۲۸)

Banu Shumleh; the Issue of Legitimacy and Their Local Politics

Mohsen Rahmati

Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Khorramabad- Iran

Received: (2019/ 01/ 03)

Accepted: (2020/ 01/ 18)

Abstract

Several Atabeg dynasties emerged in different parts of Iran in the second half of the 6/12th century as a result of the weakness of the Seljuqs. One of which was formed by the elders of the Afshar tribe in the region of Khuzestan and Lorestan. One of their chiefs, Shumleh, entered the Seljuqid court and went to Khuzestan in the political turmoil after the death of the Seljuqid Sultan Masud in 547 A.H. With the support of some of the Seljuqid princes, he founded the new Atabeg dynasty in this area, which may be named the Banu Shumleh dynasty after its founder. In this descriptive-analytical research, the establishment, legitimization, stabilization and finally the decline of this lesser known dynasty will be investigated.

The findings show that the weakness of the Seljuqid and the favorable political activity of the Atabeg institution were conducive to the presence of Afshars in power struggles. The rulers of this dynasty sought to gain the necessary legitimacy to consolidate and maintain their power by the establishment of social security in the territory and setting up friendly or contentious relations with the existing powers, such as the Seljuqid court, the Abbasid caliphate and the Atabegs of Azerbaijan and Atabegs of Fars.

However, the dynasty was overthrown following pointless conflicts with neighboring governments, the weakness of the Shumleh's successors and various economic, political, and social problems.

Keywords: Afshar tribe, Banu Shumleh, Husam al-Din Shumleh, Khuzestan, Lorestan, Shushtar.

چکیده

با ضعف سلجوقیان در نیمه دوم سده ششم هجری/ دوازدهم میلادی، سلسله‌های اتابکی متعددی در گوشه و کنار کشور سر برآوردند که یکی از این سلسله‌ها از سوی بزرگان ایل افشار، در منطقه خوزستان و لرستان شکل گرفت. یکی از رؤسای ایل افشار به نام اتابک شومله که به دربار سلجوقی راه یافته بود، با استفاده از آشننگی‌های سیاسی پس از درگذشت سلطان مسعود سلجوقی در ۵۴۷ق، به خوزستان رفت و با تحت حمایت گرفتن برخی از شاهزادگان سلجوقی، حکومت اتابکی دیگری بنیان گذاشت که با انتساب به نام او، می‌توان آن را سلسله بنی شومله نامید. در این پژوهش به روش توصیفی- تحلیلی، چگونگی تأسیس، مشروعیت‌یابی، تثبیت و در نهایت زوال این سلسله کمتر شناخته شده بررسی شده است. یافته پژوهش نشان می‌دهد که ضعف قدرت سلجوقیان و مساعد بودن حوزه فعالیت نهاد اتابکی در عرصه سیاسی، بستر مناسب را برای حضور افشارها در منازعات قدرت فراهم آورد. حکمرانان این سلسله کوشیدند تا از طریق برقراری مناسبات دوستانه یا ستیزه‌جویانه با قدرت‌های موجود دربار سلجوقی، نظام خلافت عباسی و اتابکان آذربایجان و فارس، و استقرار امنیت اجتماعی در قلمرو، مشروعیت لازم برای تثبیت و تداوم قدرت خویش کسب کنند. با این وجود، کشمکش‌های بی‌حاصل با حکومت‌های هم‌جوار و سستی جانشینان شومله و پاره‌ای عوامل اقتصادی و اجتماعی موجب زوال این سلسله شد.

کلیدواژه‌ها: ایل افشار، بنی شومله، حسام‌الدین شومله، خوزستان، لرستان، شوشتر.

۱. مقدمه

موقعیت خود را به عنوان یک دولت محلی، در نواحی خوزستان و لرستان تثبیت کردند.

اگر منظور از «مسئله» در یک بررسی تاریخی را وضعیتی بدانیم که حداقل بخشی از تصمیمات و اقدامات اساسی یک فرد یا نهاد تاریخ‌ساز را به خود معطوف می‌کند، مهم‌ترین مسئله برای خاندان حکوم‌نگر بنوشومله، مسئله مشروعیت بود؛ زیرا که بخش اعظم اقدامات گزارش شده از این خاندان در متون و منابع تاریخی معطوف به حل این مسئله بوده است. در مقاله پیش رو، با بررسی و تحلیل حوادث و وقایع مرتبط با این خاندان حکوم‌نگر محلی، کوشش می‌شود تا پاسخی روشن به دو پرسش زیر ارائه گردد: ۱. خاندان حکوم‌نگر بنی‌شومله چگونه برای حکومت خود مشروعیت کسب کردند؟ ۲. تلاش این فرمانروایان برای کسب مشروعیت چه تأثیری بر سیاست‌های محلی و مناسبات بنی‌شومله با امیران و دولت‌های مجاور گذاشت؟

ظاهراً به واسطه کمبود منابع و داده‌ها، هنوز چندان به تاریخ این خاندان نشده است. قریب به یک قرن پیش، احمد کسروی (۱۳۰۶: ۵۹۶-۵۹۹) در شرحی مختصر و صرفاً روایی، بخشی از روایات منابع متقدم درباره تاریخ سیاسی شخص شومله را بازنویسی و معرفی کرد. فاروق سومر نیز با روایات منابع متقدم درباره تاریخ سیاسی خاندان شومله، نسبت به کسروی، شرح مفصل‌تری آورده است اما علاوه بر سبک کاملاً روایی و فقدان تحلیل و استنتاج، غفلت از برخی منابع همچون ابورجاء قمی، در این اثر قابل توجه است (Sümer, 1999: 381-387). ناصر صدقی هم در مقاله خود، در یک شرح بسیار مختصر ۷ سطری، به حضور این خاندان حکوم‌نگر در خوزستان اشاره کرده است (صدقی، ۱۳۸۸: ۶۶). در مقاله «خاندان برسقی و تحولات عصر سلجوقی»

از نیمه قرن ششم هجری / دوازدهم میلادی، قدرت سلجوقیان تحت تأثیر جنگ‌های جانشینی میان مدعیان سلطنت از یک سو و نیروی گریز از مرکز مستتر در دو نهاد اتابکی و اقطاع از سوی دیگر، به شدت تحلیل رفت. در این زمان، به موازات مدعیان قدرت، مقطعان و اتابکان نیز در نقاط دور از مرکز قلمرو سلجوقی بر دامنه قدرت خود می‌افزودند. این اتابکان و امیران ترکمن که با بهره‌مندی از پشتوانه نیروی ایلپاتی خود و در تلازم و همراهی با سلجوقیان، نخست مناصب مهم نظامی و بعدها نیز قدرت سیاسی را به دست گرفته بودند، توانستند سلسله‌ها و حکومت‌های محلی چندی را در بخش‌های مختلف ایران بنیان گذارند که به اتابکان مشهور و هر یک با نام منطقه تحت فرمان خود شناخته شدند؛ همچون اتابکان آذربایجان، فارس، یزد، لر کوچک و لر بزرگ. یکی از این سلسله‌ها نیز خاندان حکوم‌نگر بنی‌شومله در خوزستان و لرستان‌اند که در منابع و تحقیقات جدید، چندان شناخته شده نیستند. خاندان شومله، از ترکمانان افشاری ساکن در منطقه کوهستانی، واقع در شمال خوزستان و جنوب لرستان، بودند که امرای آن، قریب به نیم قرن، خوزستان و لرستان را زیر فرمان داشتند. این خاندان، بعد از مرگ سلطان مسعود سلجوقی در ۵۴۷ق و به دنبال آن رقابت شدید و فزاینده میان امرای سلجوقی با یکدیگر، برای تصاحب قدرت به تکاپو افتادند و با استفاده از زوال خاندان برسقی^۱ در همین زمان،

۱. خاندان حکوم‌نگر محلی در لرستان و خوزستان در نیمه اول قرن پنجم تا اواسط قرن ششم هجری (برای اطلاع بیشتر درباره این خاندان و منابع آن، نک: رحمتی، ۱۳۹۷: ۱۱۱-۱۲۷).

سالور (سلغر) از دشت قبیچاق به قلمرو سلجوقی کوچیدند و در پارس و خوزستان مسکن گزیدند (وصاف‌الحضرة، ۱۳۳۸: ۱۴۹). این روایت، آشکارا نشان می‌دهد که ترکمانان شمال خوزستان که تحت فرماندهی خاندان شومله قرار داشتند، از ایلات افشار بوده‌اند.

۳. قلمرو خاندان شومله

درخصوص حدود و میزان متصرفات تحت اختیار خاندان شومله، اطلاع مستقیمی در دست نیست و فقط براساس مطالب پراکنده منابع، می‌توان به طور تقریبی حدود قلمرو تحت فرمان آنها را تعیین کرد. برخی مورخان به صراحت، خوزستان، الشتر و شاپورخواست را تحت فرمان این خاندان دانسته‌اند (قمی، ۱۳۶۳: ۲۳۳). ابن‌اثیر نیز از مجاورت نهند با قلمرو شومله و تلاش این خاندان برای انضمام قلعه نهند به قلمرو خود یاد کرده است (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۱ / ۳۹۰). همچنین آخرین نبرد شومله با اتابکان آذربایجان که به مرگ شومله (سال ۵۷۰ق) منجر شد، در نزدیکی کرمانشاه رخ داده بود (حسینی، ۱۹۳۳م: ۱۶۹). این مطالب نشان می‌دهد که خاندان شومله توانسته بودند قدرت خود را جایگزین قدرت برسقیان کنند و بر این اساس می‌توان گفت که قلمرو این خاندان، همه نواحی بین شوشتر تا نهند را در بر می‌گرفته است.

به‌علت اسکان گسترده عشایر ترکمان و لر و همچنین لزوم کوچ‌های فصلی ایلات بین لرستان و خوزستان، دامنه متصرفات آنها از شوشتر و دزفول در شمال خوزستان تا الشتر و خرم‌آباد و گاهی حتی تا دینور و کرمانشاه امتداد پیدا می‌کرد. افزون بر این، اسناد اداری برجای مانده از آن عهد، تصریح دارند

تألیف نگارنده این سطور، نیز به تناسب موضوع اشاره مختصری به حکومت بنی‌شومله در خوزستان و لرستان شده است (رحمتی، ۱۳۹۷: ۱۲۲-۱۲۳). چنان‌که معلوم است هیچ‌یک از پژوهش‌های فوق به مسئله مشروعیت در حکومت بنی‌شومله و سیاست‌های محلی آنها که موضوع پژوهش حاضر است، نپرداخته‌اند.

۲. خاستگاه خاندان شومله

به تصریح مورخان، شومله به ایلات افشار تعلق داشت. نام این ایل، در منابع مختلف، به صورت مصحف و با اشکال متفاوت همچون اوشار، اوشر، اوشریه، اوشاریه، افشر، افشریه و افشاریه درج شده است (نک: عینی، ۱۹۶۶: ۲۰؛ ابوالغازی بهادرخان، ۱۳۸۳: ۲۷؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۶۶؛ همدانی، ۱۳۷۳: ۵۹/۱؛ ابن‌نغری‌بردی، بی‌تا: ۴۸/۱۴). بر اساس منابع موجود، افشارها یکی از طوایف ۲۲ یا ۲۴گانه اتحادیه اغوز در دشت‌های شمال سیحون بودند (کاشغری، ۱۳۳۳ق: ۱/۵۶؛ همدانی، ۱۳۷۳: ۵۹/۱). این ایل نیز همچون دیگر تیره‌های اغوز، بعد از فروپاشی اتحادیه اغوز، به سلجوقیان پیوست و همراه با آنان به ایران مهاجرت کرد و در بخش‌های مختلف مستقر شد، ولی زمان این مهاجرت به درستی دانسته نیست. می‌دانیم که همراه با سلجوقیان در ابتدای قرن پنجم هجری، جماعت کثیری از ایلات اغوز که به ترکمان معروف بودند، به نواحی داخلی ایران کوچ کرده و با توجه به زندگی ایلیاتی‌شان در نواحی کوهستانی و چراگاهی، در غرب و شمال غرب و جنوب غرب ایران مستقر شدند. به تصریح وصاف، در اواسط قرن ششم قمری / دوازدهم میلادی یک موج دیگر از ترکمانان وارد ایران شدند که طی آن بخشی از ایلات افشار و

ایالت خوزستان - مشتمل بر هر دو بخش جلگه و کوهستان - در اختیار این خاندان قرار داشت؛ بنابراین، با توجه به این داده‌ها و همچنین با عنایت به اینکه خاندان شومله در منطقه واسط و لحف بر سر تصرف قلعه ماهکی^۴ و بادرایا^۵ با کارگزاران خلیفه عباسی منازعات مرزی داشتند (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۱۷۴/۱۸، ۲۰۴)، می‌توان سراسر منطقه لرستان و خوزستان را به‌عنوان بخش ثابت قلمرو شومله در نظر گرفت که در زمان اوج، این قلمرو تا سرچشمه‌های رود گاماسیاب در شمال و تا حوضه رود کارون در جنوب، و تا لحف و واسط در غرب گسترده می‌شد.

برخی منابع، شومله را «صاحب اهواز» گفته‌اند (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۳۱: ۳۰) که حاکی از سلطه او بر نواحی مرکزی خوزستان و شهر اهواز است، ولی یک اشاره مبهم و مختصر ابن اثیر درباره بدرالحویزی و حرف شنوی‌اش از خلیفه (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۱/۱۵۷)، و اشاره ابن‌دبیتی درباره واگذاری هویزه به اقطاع غلامان خلیفه (ابن‌دبیتی، ۱۴۲۷: ۳/۳۷۲)، نشان می‌دهد که نواحی جنوبی خوزستان از جنوب اهواز تا سواحل خلیج فارس توسط یک قدرت مطیع دربار خلافت، اداره می‌شده است؛ بنابراین، می‌توان گفت که قلمرو خاندان شومله از جنوب با قلمرو امرا، شیوخ و قبایل ساکن در هویزه همسایه و مجاور بوده است. این بدان معناست که خاندان شومله، جنوب خوزستان یعنی بنادر و نواحی ساحلی آن ایالت را تحت فرمان نداشتند. از

که املاک برسقیان، به این خاندان واگذار شده بود (المختارات، ۱۳۷۸: ۲۰۸). براساس این اسناد، همه ایالت لرستان، که در آن زمان به واسطه نام حکمرانان پیشین، به لرستان بدری (بعدها، پیشکوه) و لرستان بامصوری (بعدها، پشتکوه) معروف بودند و همچنین منطقه لحف و بندنیجین (بعدها، مندلی)^۱ که در آن زمان به قلمرو الپغوش^۲ شهرت داشت (المختارات، ۱۳۷۸: ۲۰۹)، جزئی از قلمرو بنی‌شومله بود. از آنجا که به تصریح ابن‌اثیر در آن زمان، میسان در شرق عراق نیز جزئی از خوزستان بود (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۱۲/۱۱۱) آشکارا برمی‌آید که منطقه «بیات»^۳ در شمال غرب خوزستان امروزی و شرق عراق نیز جزئی از قلمرو این خاندان بوده است. علاوه بر این،

۱. لحف (به کسر اول و سکون دوم و سوم) به معنی کوهپایه، به حاشیه باریک واقع در غرب کوه‌های زاگرس گفته می‌شد که در مجاورت منطقه ماسبدان قرار داشت. کرسی این ناحیه در زبان پهلوی و نندیگان خوانده می‌شد. این نام در فارسی دری، بندنیگان و در عربی بندنیجان (= بندنیجین) خوانده شد. این نام، بعدها، مندلیجین، مندلیجی، و امروزه مندلی نامیده می‌شود (برای اطلاع بیشتر نک: یاقوت حموی، ۱۹۷۷م: ۴۹۹/۱؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۳۹۹).

۲. حسام‌الدین الپغوش از غلامان سلجوقی که در عهد سلطان مسعود بن محمد سلجوقی به عنوان یکی از امیران دربار سلجوقی در آمده بود. او از زمان سلطان مسعود تا زمان مرگش در حدود ۵۵۰ق. منطقه لحف و بندنیجین را به مدت بیش از بیست سال در اقطاع داشت (برای اطلاع بیشتر درباره وی نک: راوندی، ۱۳۶۳: ۲۶۲، ۲۸۴-۲۸۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۱۶، ۷۸/۱۱، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۹۵، ۱۹۶).

۳. بیات نام منطقه پست و کم ارتفاعی بود که در دامنه جنوب غربی کبیرکوه قرار داشت و به وسیله آب رودخانه بیات (تیب امروزی) آبیاری می‌شد و شهرهای باردایا، و باکسایا از مهم‌ترین مناطق آن بودند. این ناحیه، طی معاهده ارزنه الروم تقسیم شد. بخش شرقی آن یعنی دهلران و توابع آن جزء خاک ایران ماند و بخش غربی آن به خاک عثمانی ملحقه، امروز جزء عراق است (برای اطلاع بیشتر نک: مستوفی، ۱۳۶۲: ۳۹، ۲۰۷، ۲۲۸؛ مشیرالدوله، ۱۳۴۸: ۹۷-۱۰۰).

۴. این قلعه در بخش غربی ماسبدان و نزدیک به منطقه لحف قرار داشت (برای اطلاع بیشتر درباره این قلعه نک: رحمتی، ۱۳۹۵: ۱۷).

۵. از شهرهای منطقه بیات که امروزه در خاک عراق واقع است.

منگوبرس در شورش علیه سلطان مسعود (۵۳۲ق)، بوزابه به فارس و خوزستان بازگشت و همه قلمرو منگوبرس را در اختیار گرفت (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۱/۶۰-۶۱). بنابراین، از این زمان تا حدود ده سال بعد (۵۴۲ق)، قلمرو برسقیان به ضمیمه فارس، تحت اختیار اتابک بوزابه قرار داشت (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۱/۷۸، ۱۰۴، ۱۱۹). تلاش سلطان مسعود برای کنار زدن امیران متنفذ دربار در سال ۵۴۲ق (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۱/۱۱۶، ۱۱۷)، هراس بوزابه را در پی داشت. او که دو شاهزاده یعنی محمد و ملک‌شاه فرزندان محمود بن محمد را تحت پرورش خود داشت (حسینی، ۱۹۳۳م: ۱۱۴، ۱۱۶)، شورش کرد اما در نبرد با سلطان سلجوقی در مرغزار قراتگین^۱ در سال ۵۴۲ق اسیر شد و به قتل رسید (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۱/۱۱۹).

با مرگ بوزابه، خلأ قدرت عظیمی در قلمرو تحت فرمان وی به‌وجود آمد که ایلات افشار و سالور با استفاده از آن به نواحی خوزستان و فارس مهاجرت کردند (نک: وصاف‌الحضره، ۱۳۳۸: ۱۴۹؛ ابن‌زرکوب، ۱۳۵۰: ۷۰). با توجه به موقعیت سوق‌الجیشی خوزستان و نقش قابل توجه آن در تنظیم روابط بین سلطان و خلیفه^۲، سلطان سلجوقی در صدد مقابله با این

اشارات مورخان پیداست که این خاندان از شرق به اتابکان سلجوری فارس همسایه بودند ولی درباره محل مرز مشترک بین قلمرو آن دو مطلبی در دست نیست. گویا همچون امروز، رشته کوه‌های بلند بختیاری و کهگیلویه، به‌طور طبیعی مرز خوزستان را از اسپهان و فارس جدا می‌کرد.

برخلاف ادعای برخی پژوهشگران که مرکز قدرت بنی‌شومله را شهر اهواز پنداشته‌اند (صدقی، ۱۳۸۸: ۶۶)، منابع و روایات موجود، معمولاً شهر شوشتر را به عنوان مرکز قدرت و قلمرو بنی‌شومله معرفی و از آنها با عنوان «صاحب خوزستان» یاد کرده‌اند و غلبه سپاه خلیفه بر این شهر را به معنای سقوط خاندان بنی‌شومله تلقی کرده‌اند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۱/۲۱۵، ۲۷۰، ۳۴۷، ۴۲۳؛ ۱۲/۱۰۹). این امر نشان می‌دهد که شوشتر ظاهراً مهم‌ترین نقطه شهری در قلمرو بنی‌شومله محسوب می‌شده و در این مقطع زمانی، نسبت به اهواز اهمیت بیشتری داشته است.

۴. پیدایش حکومت بنی‌شومله

براساس تحقیقات جدید، در طول قرن پنجم تا سال ۵۳۱ق، حکومت نواحی شمال خوزستان و لرستان با یکدیگر پیوسته بود و به صورت یک‌پارچه زیر فرمان خاندان برسقی قرار داشته است (نک: ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۱/۲۴، ۴۷؛ رحمتی، ۱۳۹۷: ۱۱۳-۱۱۴)، اما از آن زمان به صورت ناگهانی نام برسقیان حذف و از سال ۵۳۲ق حکومت خوزستان به ضمیمه ایالت فارس به اتابک منگوبرس (د. ۵۳۲ق) واگذار شد و او نیز اتابک بوزابه (د. ۵۴۲ق) را به عنوان نایب خود در خوزستان تعیین کرد. با قتل

۱. مرغزار قراتگین که محل وقوع چندین رویداد بزرگ در دوره سلجوقی بود در شهرستان ملایر قرار داشته است و بقایای این مرغزار امروزه در ۱۵ کیلومتری شمال غربی مرکز شهرستان هنوز موجود است (نک: رحمتی، ۱۳۹۷: ۱۱۱-۱۱۵).

۲. از نظر اقتصادی، خوزستان در عهد سلجوقیان به عنوان «جامه‌خانه» بود یعنی مالیات آن صرف هزینه‌های جامه‌خانه سلطنتی کمی شد (نک: جویی، ۱۳۷۵: ۲/۲). از نظر سیاسی نیز با توجه به مجاورت این قلمرو با عراق و دسترسی مستقیم آن به بغداد، در طول قرن ششم، مخالفان سلطان همواره می‌کوشیدند تا با غلبه بر این سامان خود را به بغداد برسانند و از قدرت خلیفه برای تحت فشار قرار دادن سلاطین سلجوقی استفاده کنند.

محسوب می‌شد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱/ ۱۱؛ ۶۶)؛ اما هیچ اطلاعاتی در خصوص هویت این طوایف و تعلق آنها به یکی از تیره‌های خاص ترکمن در دست نیست. به تصریح و صاف، پس از مرگ اتابک بوزابه، برخی از طوایف افشار به سرکردگی یعقوب بن ارسلان به این قلمرو کوچ کردند (وصاف الحضرة، ۱۳۳۸: ۱۴۹). طبیعتاً برخلاف ادعای فاروق سومر (۱۹۹۹: ۳۸۱)، به هیچ‌وجه نمی‌توان هویت این ایلات را به ترکمانان قدیمی‌تر تعمیم داد و آنها را نیز افشار دانست.

مرگ سلطان مسعود در رجب ۵۴۷ اوضاع قلمرو سلجوقی و به‌ویژه خوزستان را دگرگون کرد؛ زیرا در این زمان، یکی از غلامان سلطان موسوم به خاص‌بک بر امور مسلط شد و برادرزاده او، ملک‌شاه بن محمود، را به تخت نشاند. اما پس از دو یا سه ماه وی را عزل کرد و برادر او، محمد بن محمود، را از خوزستان فراخواند و به سلطنت نشاند. سلطان محمد (حک: ۵۴۸-۵۵۲ق) خاص‌بک را به قتل رساند و برادر خود ملک‌شاه را زندانی کرد (اصفهانی، ۱۴۰۰ق: ۱۶۲). رفتن سلطان محمد از خوزستان و اشتغال وی به امور دربار و سرکوب مخالفان، خلأ قدرت مجددی در خوزستان در پی داشت. یعقوب بن ارسلان، رئیس ایلات افشار، با استفاده از نیروی ایلی و بسط قدرت خویش، این خلأ را پر کرد. ظاهراً ابعاد این اقدام بسیار گسترده بود و یعقوب بن ارسلان، گویا قصد داشت با تصرف خوزستان و فارس، خود را جانشین اتابک بوزابه کند. این امر او را رو در روی اتابکان نوحاسته سلغری در فارس قرار داد (ابن‌زکوب، ۱۳۵۰: ۷۲). از سرنوشت یعقوب بن ارسلان اطلاعی در دست نیست و احتمال می‌رود اندکی پس از ناکامی در برابر اتابکان سلغری، در گذشته است. با این وجود، تکاپوی ایل افشار

مهاجران برآمد و با فراخواندن برادرزادگان خود، محمد و ملک‌شاه بن محمود، دختر خود را به نکاح محمد درآورد و او را به عنوان ولیعهد تعیین و به حکومت خوزستان منصوب کرد (اصفهانی، ۱۴۰۰ق: ۲۰۳؛ حسینی، ۱۹۳۳: ۱۲۰). ظاهراً ملک‌شاه را نیز، به واسطه خردسالی‌اش، در دربار نزد خود نگه داشت و بخشی از درآمد خوزستان را به او اختصاص داد (حسینی، ۱۹۳۳م: ۱۲۶). به این ترتیب سلطان مسعود، با همراه نمودن این دو شاهزاده با خود، هم مانع شورش دیگر امیران به بهانه حمایت از این دو برادر می‌شد و هم با استقرار آنها در خوزستان و لرستان که همسایه بلافصل خلیفه محسوب می‌شدند، تحرک مخالفان را زیر نظر می‌گرفت. این امر که آرامش ایالت را تا زمان مرگ سلطان مسعود در سال ۵۴۷ق در پی داشت، به افزایش اهمیت جایگاه منطقه به عنوان ایالت ولیعهدنشین انجامید. در این دوره پنج‌ساله، ملک محمد با حضور در خوزستان، ظاهراً تلاش کرد تا صفحات جنوبی آن ایالت، یعنی بنادر و سواحل خلیج فارس، را نیز زیر فرمان بگیرد ولی این امر به کشمکش بین او و حکمران هویزه منجر شد. چنان‌که در سال ۵۴۶ق خلیفه با ارسال قطب‌الدین عبادی واعظ کوشید تا رابطه آن دو را التیام بخشد (اصفهانی، ۱۴۰۰ق: ۲۱۷؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۵۷/۱۱).

قلمرو بنی‌شومله از آغاز دوره سلجوقیان، مورد توجه ایلات ترکمان قرار گرفته بود. لذا از اوایل قرن ششم، به‌طور ویژه در سال ۵۳۰ق، این منطقه یکی از کانون‌های استقرار ایلات و طوایف ترکمان

چنان‌که ملک داود، الراشد بالله و هوادارانش در سال ۵۳۲ق و سلطان سلیمان در ۵۵۰ق چنین کردند (برای اطلاع بیشتر نک: ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱/ ۱۱، ۶۲، ۲۰۶)

خلیفه را در هم بکوبد. او سپس خوزستان و حکمران سلجوقی آن، یعنی ملک‌شاه بن محمود، را زیر فرمان گرفت (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۱۸/ ۱۰۱؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۲۰۱/۱۱).

منابع متقدم، درباره نسبت بین یعقوب بن ارسلان و شومله اطلاعی به دست نمی‌دهند، ولی می‌خواند آن دو را با یکدیگر تطبیق کرده است (می‌خواند، ۱۳۳۹: ۴/ ۳۵۴) که با توجه به تأخر زمانی می‌خواند و همچنین ثبت کامل نام شومله به عنوان ایدغدی (ایدغدی یا کتغدی) بن کشطغان (قشطغان) (اصفهانی، ۱۴۰۰ق: ۲۱۲، ۲۶۱؛ قمی، ۱۳۶۳: ۲۳۳)، سخن وی قابل پذیرش نیست. با توجه به اینکه در زندگی ایلی، تابعیت نسبت به افراد بیگانه و خارج از ایل مرسوم نبود و هم اینکه ایلات افشار به تابعیت از شومله و خاندانش تن در داده و هم اینکه مورخان آشکارا شومله را از ترکمانان افشاری برشمرده‌اند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۱/ ۴۲۴)، استنباط می‌شود که وی از افراد ایل افشار بوده و به احتمال زیاد پیوند خونی و نسبی (شاید برادری یا برادری‌زادگی) با یعقوب داشته است که ایلات افشار وی را به عنوان جانشین یعقوب و رئیس خود پذیرفته‌اند.

مورخان آغاز قدرت‌گیری اتابک خورشید را به زمان امیرحسام‌الدین شوهرله یا شوهرلی، نسبت می‌دهند (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۱؛ بدلیسی، ۱۳۷۷: ۳۳). براساس مشابهت روایات مورخان درباره او، می‌توان این حسام‌الدین شوهرلی را با اتابک حسام‌الدین شومله یکی دانست. شومله از این پس خود را به عنوان اتابک شاهزاده ملک‌شاه معرفی و حمایت از او را دستاویزی برای دخالت در امور دربار سلجوقی قرار داد.

برای بسط قدرت و تشکیل حکومت محلی فروکش نکرد.

در این خلأ قدرت، ملک‌شاه از زندان گریخت و به خوزستان رفت (راوندی، ۱۳۶۳: ۲۵۵؛ حسینی، ۱۹۳۳م: ۱۲۸)، ولی از آنجا که همواره غرق در خوشگذرانی و شهوترانی بود (راوندی، ۱۳۶۳: ۲۵۰-۲۵۱)، نتوانست سیطره خود را بر منطقه تثبیت کند. در نتیجه، دستگاه خلافت که در این زمان تصمیم به دفع سلجوقیان و احیاء قدرت مادی و معنوی خلافت گرفته بود، لشکری را به خوزستان فرستاد تا با استفاده از این خلأ قدرت و ناآرامی افشارها، ضمن دفع ملک‌شاه بن محمود، لرستان و خوزستان را تحت کنترل بگیرد. در این میان، یکی از همدستان و متحدان خاص‌بک به نام امیر شومله، از همدان گریخت و به حدود ماسبدان رفت. او طی دو سال به جلب و جذب ترکمانان افشاری پرداخت، چنان‌که توانست در رجب ۵۵۰ لشکر اعزامی

۱. منابع چنین مطلبی را ندارند، فقط اشاره کرده‌اند که شومله از همدان گریخت و به خوزستان رفت (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۱/ ۱۶۳) و سپس آورده‌اند که لشکر خلیفه را در هم شکست و سپس به خوزستان رفت و ملک‌شاه را راند (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۱۸/ ۱۰۱؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۱/ ۲۰۱). ولی از آنجا که براساس منابع، زمان به تخت نشستن سلطان محمد و قتل خاص‌بک در محرم ۵۴۸ و زمان نبرد با لشکر خلیفه فقط در رجب ۵۵۰ (یعنی دقیقاً ۳۰ ماه بعد) بوده است. در عین حال، مکان نبرد با سپاه خلیفه نیز قبل از ورود آنها به خوزستان بوده است و شومله فقط بعد از شکست سپاه خلیفه، به خوزستان رفت. براین اساس، نگارنده می‌پندارد که شومله بعد از فرار از همدان، نه به شوشتر بلکه به ماسبدان رفته و احتمالاً در حدود لحف سپاه خلیفه را شکست داده است. ولی از آنجا که سراسر قلمرو لرستان (اعم از پیشکوه و پشتکوه) و شمال خوزستان، در آن زمان یک واحد سیاسی بوده است، منابع این تفکیک بین اماکن جغرافیایی را لحاظ نکرده و همه آنها را با نام خوزستان ثبت کرده‌اند.

۵. خاندان شومله و مسئله مشروعیت

مشروعیت، اساس و پایه نهاد حکومت است که به صورت هم‌زمان بر دو مقوله ایجاد حق حکومت برای حاکمان و پذیرش این حق از سوی حکومت‌شوندگان دلالت دارد. بنابراین، مشروعیت و مشروعیت‌یابی می‌تواند قدرت خشن حکومت را به اقتداری مقبول و متفاهم تبدیل کند. مشروعیت هم برای استقرار حاکمیت لازم است و هم برای تداوم و استمرار آن. به عبارت دیگر، تأسیس، دوام و قوام نهاد حکومت، بستگی به مشروعیت آن دارد. حکومت بنی‌شومله، یک حکومت ایلیاتی بود که قدرت آن براساس نیروی نظامی ایلات تحت فرمان استوار بود و مهم‌ترین وظیفه آنها تأمین نیازهای ایل بود، اما افراد یکجانشین و غیرایلیاتی بسیاری نیز در قلمرو آنها می‌زیستند که برای اطاعت و فرمانبری نسبت به فرمانروا، به‌وجود برخی ویژگی‌ها و شرایط برای فرمانروا قائل بودند. از آنجا که نخستین شرط، داشتن مشروعیت بود، مهم‌ترین مسئله برای حکومت نوبنیان شومله، مشروعیت قدرت بود. در آن زمان مشروعیت قدرت فقط برای خلیفه عباسی و سلطان سلجوقی تعریف شده بود و پیوند و انتساب به یکی از این دو یا هر دو می‌توانست به قدرت فرمانروایان مشروعیت دهد. با توجه به خاستگاه ایلی حکومت بنی‌شومله، مسلم است که این حکومت مبتنی بر وراثت، به هیچ‌یک از دو منبع مشروعیت‌بخش (خلیفه یا سلطان) مرتبط نبود. بر این اساس، امیر شومله نیز مانند سایر اتابکان و امیران سلجوقی سعی داشت تا با حفظ پیوند با سلجوقیان و در عین حال، برقراری ارتباط با خلیفه عباسی، برای حکومت خود مشروعیت کسب کند. تلاش‌های او برای پیوند با این دو منبع مشروعیت‌بخش را می‌توان در دو محور، به صورت

مجزاً مورد مطالعه قرار داد:

الف) پیوند با سلجوقیان

با توجه به خاستگاه نژادی سلجوقیان، معلوم است که بنی‌شومله همچون سایر امیران ترکمن از درون حکومت سلجوقی برآمده بود. لذا مانند دیگر اتابکان کوشیدند تا با حمایت از یک شاهزاده سلجوقی، خود را مدافع و حامی سلطنت سلجوقی معرفی کنند. چنان‌که اندکی بعد از غلبه بر خوزستان، در آغاز سال ۵۵۲ق، با استفاده از غیبت سلطان محمد که در تقابل با خلیفه، بغداد را در محاصره گرفته بود (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۱۱/۱۸؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۲۱۴/۱۱) در رأس یک سپاه، ملک‌شاه را با خود به همدان برد و هم‌سو با اتابک ایلدگز (حک: ۵۴۱-۵۶۸ق) او را به تخت نشانند. سلطان محمد با استماع این خبر، به سرعت بازگشت و شومله که تاب مقاومت نداشت، به خوزستان بازگشت (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۲۱۴-۲۱۵/۱۱، نیشابوری، ۱۳۳۲: ۷۲؛ راوندی، ۱۳۶۳: ۲۶۹-۲۷۰). در این زمان، سلطان محمد با برادرش، ملک‌شاه، صلح کرد و با تعیین وی به ولیعهدی، او را به حکومت خوزستان بازگرداند (اصفهانی، ۱۴۰۰ق: ۲۶۱؛ ابن‌جوزی، ۱۴۱۲ق: ۱۲۵/۱۸؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۲۳۷/۱۱).

با مرگ سلطان محمد بن محمود در سال ۵۵۴ق، امیران سلجوقی چند دسته شدند و هر یک به طرفداری از شاهزاده تحت حمایت خود برخاستند؛ در این میان، ملک‌شاه که تحت حمایت و همراه شومله در خوزستان بود، خود را وارث و جانشین برادر دانست و با جلب حمایت اتابکان فارس، به اسپهان رفت ولی امیران در همدان به عموی او سلیمان‌شاه پیوستند و سرانجام با توطئه وزیر خلیفه عباسی، ملک‌شاه مسموم و کشته شد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۲۶۳، ۲۵۱/۱۱). بنابراین، برنامه اتابک شومله با

در این زمان یعنی نیمه دوم قرن ششم حکومت سلجوقی محدود به همدان شده بود؛ اتابکان آذربایجان با حاکمیت بر صفحات شمالی پایتخت یعنی ایالت آذربایجان، زنجان و مضافات آن و همچنین با تظاهر به حمایت از شاهزاده ارسلان بن طغرل (حک: ۵۵۶-۵۷۱ق)، می‌کوشیدند تا دربار و قلمرو سلجوقی را در اختیار خود بگیرند. اتابکان خوزستان نیز در برابر اتابکان آذربایجان، صفحات جنوبی پایتخت سلجوقیان را در اختیار داشتند؛ چنان‌که محدوده قدرت و اختیارات هر دو، در حدود نهاوند و کرمانشاه، بر یکدیگر مماس بود (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۱/۳۹۰، ۴۲۴؛ حسینی، ۱۹۳۳م: ۱۶۹). لذا به لحاظ وسعت و موقعیت جغرافیایی قلمرو و اقتدار نظامی ایلی، خود را هم‌پایه اتابکان آذربایجان دانسته، بر سر اعمال حاکمیت بر دربار و قلمرو سلجوقی با آنها رقابت می‌کردند. در این رابطه، برای توسعه قلمرو خود در جهت شمال و در نتیجه نزدیک‌تر شدن به همدان می‌کوشیدند؛ چنان‌که شومله بارها به طرق مختلف سیاسی و از طریق مذاکره، درخواست انضمام نهاوند به قلمرو خود را داشت، ولی این خواسته اجابت نشد. به محض درگذشت ایلدگز در سال ۵۶۸ق، اتابک شومله فرصت را برای تصرف نظامی آن شهر مناسب دانست و برادرزاده خود، ابن‌سنگا، را مأمور فتح آن شهر کرد. ابن‌سنگا نیز با استفاده از گرفتاری‌های جانشین ایلدگز، یعنی اتابک محمد جهان پهلوان (حک: ۵۶۸-۵۸۲ق) در آذربایجان، نهاوند را تصرف کرد ولی چون توان رویارویی با اتابک محمد را نداشت، پس از غارت شهر، به ماسبدان بازگشت (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۱/۳۹۰-۳۹۱). دو سال بعد (سال ۵۷۰ق) نیز اتابک شومله شخصاً برای مطیع کردن

شکست روبه‌رو شد و ناگزیر به خوزستان بازگشت و در انتظار فرصت دیگری نشست. در همین زمان (اواخر ۵۵۵ و اوایل ۵۵۶ق)، اتابک ایلدگز، شاهزاده تحت حمایت خود، ارسلان بن طغرل (حک: ۵۵۶-۵۷۱ق)، را در همدان بر تخت نشانید. در مقابل، جمعی از امرای سلجوقی به حمایت از برادر بزرگ‌تر سلطان جدید، یعنی ملک محمد بن طغرل، پرداختند و همراه با او از اصفهان به سوی همدان حرکت کردند تا او را بر تخت بنشانند. دو نیروی رقیب در نزدیکی فرزین با یکدیگر رویارو شدند. در نبردی سنگین، ملک محمد منهزم شد و به خوزستان گریخت (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۷۶-۷۷؛ راوندی، ۱۳۶۳: ۲۸۶-۲۸۷). اتابک شومله نیز که منتظر فرصت برای مخالفت با ایلدگز بود، مقدم این شاهزاده را پذیرفت و به حمایت از وی برخاست و او را در خوزستان پیش خود نگه داشت. بر اساس اشاره حکیم زجاجی گویا اتابک شومله، به منظور استحکام پیوند خود با خاندان و دربار سلجوقی، یک دختر خود را به عقد ازدواج ملک محمد درآورد (حکیم زجاجی، ۱۳۸۳: ۲/۱۳۲۰). همچنین، به گفته مورخان، با مرگ ملک‌شاه بن محمود در اسپهان در ۵۵۵ق، برخی امیران، فرزند وی محمود را به فارس بردند و مدتی اتابکان فارس مدعی سلطنت وی بودند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۱/۲۶۹)؛ اما ابن‌اثیر نذ جای دیگری اشاره می‌کند که در طی یک روند نامعلوم، این شاهزاده نیز به خوزستان منتقل شده است (همان: ۱۱/۳۲۸، ۴۴۰). از این رو، کاملاً پیداست که اتابک شومله برای رسیدن به اهداف خود، دو شاهزاده سلجوقی - محمد بن طغرل و محمود بن ملک‌شاه - را تحت حمایت و پرورش گرفته بود.

ایلات ترکمن ایوه در نزدیکی کرمانشاه اقدام کرد^۱ ولی با ورود و مداخله اتابک محمد، نبردی سنگین رخ داد که شومله در آن تیر خورد و همراه با فرزند و برادرزاده‌اش به اسارت درآمد و اندکی بعد نیز در اثر همان زخم درگذشت (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۲۱۶/۱۸؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۴۲۳-۴۲۴؛ سبط ابن‌جوزی، ۲۰۱۳م: ۲۱/۲۳۲). بدین ترتیب، معلوم است که رقابت میان شومله با اتابکان آذربایجان آنقدر شدید بود که او جان خود را نیز در این راه از دست داد یا به قول ابورجاء قمی، «سر بر سر کلاه نهاد» (قمی، ۱۳۳۳: ۲۳۳). آن سربازی که به شومله تیر زد، از این پس با نام «شومله‌کش» معروف و به عنوان یک امیر مطرح در دربار اتابک درآمد (ابوحامد، ۱۳۳۲: ۹۰؛ همدانی، ۱۹۶۰م: ۱۹۰) این امر نشان می‌دهد که از میان بردن این رقیب برای اتابکان آذربایجان نیز بسیار اهمیت داشته است.

این خاندان اتابکی، با اتابکان سلغری فارس نیز که هم‌زمان با ورود افشارها به خوزستان، وارد فارس شده، دولت خود را بنیاد نهاده بودند، رقابت داشت. یعقوب بن ارسلان، به عنوان رئیس افشارها و نخستین پایه‌گذار حکومت افشاریان در خوزستان، ظاهراً به ادعای وراثت اتابک بوزابه، از همان ابتدای قدرت خود کوشید تا بر قلمرو سلغریان، سیطره

یابد ولی بعد از چند نبرد، نتوانست به هدف برسد (وصاف‌الحضرة، ۱۳۳۸: ۱۴۹). اتابک شومله نیز همانند سلف خود، همواره به قلمرو سلغریان چشم داشت و با اتابک زنگی نبرد داشت (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۳۱: ۳۰)؛ چنان‌که در جریان منازعه اتابکان و امیران سلجوقی در سال ۵۵۶ق، اتابک فارس زنگی بن تکرله، با تشبث به این عذر که به خاطر هراس از حمله ناگهانی امیر شومله، جرأت خروج از فارس را ندارد، برای متحد خود، اینانج صاحب ری فقط لشکر فرستاد تا در مقابل ایلدگز مقاومت کند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۲۷۰/۱۱). چند سال بعد نیز در سال ۵۶۴ق، امیر شومله با استفاده از اختلافات میان اتابک زنگی و سپاهیانش به فارس لشکر کشید. اتابک زنگی به واسطه ضعف موقعیت خود و شورش سپاهیان، به شبانکاره گریخت و شومله بر فارس مسلط شد، اما سوء سیرت وی و سپاه و برادرزاده‌اش، ابن‌سنکا، اهالی فارس را بر ضد وی برانگیخت. در نتیجه، فارسیان دوباره به حمایت از اتابک زنگی برخاستند و با حمله‌ای همه‌جانبه، شومله را از فارس راندند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۳۴۷/۱۱-۳۴۸).

فرزندان و جانشینان شومله از ادامه رقابت با اتابکان آذربایجان خودداری کردند؛ چنان‌که شرف‌الدین میران با این استدلال که «من با اتابک [آذربایجان] برنیایم»، محمد بن طغرل شاهزاده سلجوقی تحت تربیت خود را در تلاش برای دستیابی به سلطنت (در محرم ۵۷۳) همراهی نکرد. حتی زمانی که این شاهزاده در اسپهان شکست خورد، نه تنها وی را به خوزستان راه نداد تا اینکه اتابک وی را دستگیر کرد (حسینی، ۱۹۳۳م: ۱۶۹-۱۷۰)، بلکه با اتابک محمد جهان‌پهلوان نیز به مذاکره پرداخت. در نتیجه این مذاکرات، اتابک محمد در

۱. ابن جوزی و ابن‌اثیر فقط ذکر کرده‌اند که شومله برای مطیع ساختن برخی طوایف ترکمان رفته بود ولی آنها از اتابک محمد کمک خواستند. صدرالدین حسینی نیز محل نبرد آن دو را نزدیک کرمانشاه ثبت کرده است. براساس منابع و همچنین تحقیقات جدید معلوم است که ترکمانان اطراف کرمانشاه در اواخر قرن ششم، ترکمانان ایوه بودند که تحت فرماندهی آل‌پرچم قرار داشتند و از این زمان به بعد، خود حکومت جدید ایوایی را بنیان گذاشتند (نک: رحمتی، ۱۳۹۳: ۸۸-۸۹). بر این اساس، نویسنده تصور می‌کند که شومله برای مطیع ساختن ترکمانان ایوه رفته بود.

مذهبی را برای قدرت خود تأمین کنند. اتابک شومله که به عنوان یک رئیس ایل، قدرت خود را بر نیروی نظامی ایلات تحت فرمان استوار ساخته بود، قدرت خود را هم‌عرض با خلیفه می‌دید اما ساکنان یکجانشین قلمروی وی، فقط حکمران صاحب منشور خلیفه را به رسمیت می‌شناختند، لذا اتابک شومله، ناگزیر به برقراری روابط با خلیفه بود. از آنجا که این احساس نیاز به منشور یک احساس درونی و مذهبی نبود، اتابک شومله هم روابط خود با خلیفه را براساس مقتضیات زمان یا به قول مورخان، بر «نیرنگ» یا «مکر و خدعه» استوار ساخت (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۲۱۶/۱۸؛ سبط ابن جوزی، ۲۰۱۳م: ۲۱/۲۳۲). بدین معنی که هر وقت شرایط مناسب را داشت، به بهانه حمایت از سلاطین سلجوقی به مخالفت با خلیفه برمی‌خاست و هرگاه نیز در شرایط نامناسب قرار داشت، اظهار اطاعت می‌کرد. کین‌ورزی مورخان درباره خلافت نسبت به وی (نک: ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۳۹/۳۹۵؛ همو، ۱۴۱۲ق: ۲۱/۶۴-۶۵؛ همو، ۱۴۰۵ق: ۳/۵۹)^۲ نیز ظاهراً به همین قضیه مربوط باشد.

او در راستای رقابت با اتابک ایلدگز، در خلال اعمال سلطه بر ایلات ساکن در نواحی جنوب و جنوب غربی لرستان، به متابعت از خلیفه عباسی پرداخت و از وی لقب حسام‌الدین گرفت و پس از

۲۷ محرم ۵۷۳ با امضاء یک سوگندنامه که متن آن موجود است، متعهد گردید که از هرگونه تعرض نسبت به فرزندان شومله پرهیز کند (المختارات، ۱۳۷۸: ۲۰۶-۲۱۱). در برابر، شرف‌الدین نیز سلطان منصوب اتابک محمد یعنی طغرل بن ارسلان را به رسمیت شناخت و خطبه و سکه به نام وی کرد (حسینی، ۱۹۳۳م: ۱۷۲). این موضع انفعالی در برابر اتابکان آذربایجان همچنان ادامه داشت و تا پایان عمر حکومت‌شان، خطبه و سکه را به نام طغرل بن ارسلان داشتند (ابن‌اثیر، ۳۸۶ق: ۷۶/۱۲). شرف‌الدین میران، همچنین، رقابت با اتابکان فارس را نیز رها کرد؛ زیرا در منابع، از یک نوه دختری شومله نیز با نام امیرنصرالدین که در فارس در دربار اتابکان اقامت داشت، یاد شده است که در سال ۶۰۲ق به همراه امیر تکه و تاج‌الدین خلیج به کوبنات کرمان تاخته بودند (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۳۱: ۴۴). این روایت نشان می‌دهد که یک دختر شومله^۱، احتمالاً بعد از مرگ پدر، با یکی از اهالی فارس ازدواج کرده بود و فرزند وی نصیرالدین نیز از افراد متنفذ و رجال صاحب نام فارس بوده است.

ب) پیوند با خلافت عباسی

تدبیر دیگر اتابکان در جهت کسب مشروعیت، برقراری پیوند با خلافت عباسی بود. اتابکان می‌کوشیدند با تظاهر به اطاعت از خلیفه و برقراری روابط به نسبت دوستانه با خلیفه، از او منشور و لقب بگیرند تا بدین وسیله، توجیه و مشروعیت

^۲ ذهبی که به عنوان یک مورخ متأخر مطالب خود را از روی منابع متقدم درباره خلافت گردآوری نموده، در شرح مرگ شومله آورده است: «خدایش نیامرزاد، که بسیار ستمگر و ظالم بود» (ذهبی، ۱۴۱۳: ۳۹/۳۹۵). او در دیگر آثار خود نیز از خشنودی مسلمانان از مرگ شومله یاد کرده است که «فَرِحَ بَذَلِكِ الْمُسْلِمُونَ» (۱۴۱۲: ۲۱/۶۵) و در اثر دیگر (۱۴۰۵: ۳/۵۹) آورده است: «كان ظالماً جباراً، فَرِحَ الناس بمصرعه»

۱. بالاتر اشاره شد که یک دختر شومله به عقد ازدواج ملک محمد بن طغرل سلجوقی درآمده بود. ممکن است که این همان دختر باشد که همراه با همسرش به فارس پناهنده شده بود، اما ملک محمد دستگیر و زندانی شد و احتمالاً همسرش در فارس مانده باشد.

پس از این رخداد، شومله با ارسال فرستاده و تحف و هدایا نزد خلیفه از وی اطاعت کرد و از آنچه رخ داده بود، پوزش خواست؛ ولی خلیفه به او توجهی نکرد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۲۰۴/۱۸؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۴۰۹/۱۱).

فرزند و جانشین شومله، شرف‌الدین میران نیز در سال ۵۷۲ق سپاهی در اختیار شاهزاده سلجوقی تحت حمایت خود یکی از فرزندان ملک‌شاه بن محمود (که نامش در منابع ذکر نشده است) قرار داد و او به بندینجین حمله برد و آن را تخریب و غارت کرد و بسیاری از زنان شهر را به اسیری گرفت و به هتک حرکت و حیثیت آنها پرداخت (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۴۴۰/۱۱). اما بعد از صلح شرف‌الدین با اتابک آذربایجان و به رسمیت شناختن سلطان طغرل سلجوقی، بحران مشروعیت حکومت بنی‌شومله پایان پذیرفت و رابطه با خلیفه نیز از حالت تنش خارج شد.

ج) استقرار امنیت اجتماعی در قلمرو بنی‌شومله
یکی دیگر از اقدامات و مؤلفه‌های مشروعیت-ساز برای حکمرانان، استقرار امنیت اجتماعی است که به‌خصوص برای تداوم و بقای حاکمیت ضرورت داشت. حکمرانان بنی‌شومله نیز از این موضوع غافل نبودند. دوران حکومت بنی‌شومله، از این منظر به دو دوره حکومت شومله و دوران فرزندان قابل تقسیم است.

گزارش‌های موجود، ضمن اشاره به وجود قلعه‌های فراوان در قلمرو شومله همچون قلعه دندرزین (به عنوان کرسی یا مرکز قدرت اتابک شومله)، قلعه ناظر، قلعه کاکرد، قلعه لاموج و جز آن، حکمرانان این سلسله را ساکن در قلاع مستحکم نشان می‌دهند (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۲۱۶/۱۸؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۲۳۸/۱۱، ۲۳۳؛ ۴۲۳؛ ۱۰۴/۱۲، ۱۰۹؛ سبط

وی نیز، فرزندانش با نام شرف‌الدین، مظفرالدین و شمس‌الدین ملقب شدند. یک‌بار در سال ۵۵۳ق شومله لشکر خلیفه به فرماندهی قایماز سلطانی را در بادرایا تار و مار کرد و سر قایماز را برای سلطان محمد سلجوقی فرستاد. خلیفه لشکر دیگری برای مقابله با او فرستاد، ولی شومله و سپاهش به خوزستان نزد ملک‌شاه بن محمود بازگشتند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۲۳۰/۱۱). چند سال بعد نیز برادرزاده او ابن‌سنکا، با قتل خطّبرس، حکمران خلیفه بر واسط، در مدتی بیش از یک سال (در سال ۵۶۱-۵۶۲ق)، اراضی بین واسط و بصره را به باد غارت گرفته بود و هم‌زمان با وی، شومله نیز شخصاً به قلعه ماهکی تاخت و از خلیفه خواست تا یک قلمرو به او بدهد. مبنای استدلال و استناد وی برای این امر این بود که سلطان سلجوقی سه شهر بصره، حله و واسط را به اقطاع شاهزاده تحت فرمان او، یعنی فرزند ملک‌شاه، داده است. مذاکرات خلیفه با وی به جایی نرسید و خلیفه، با لعن و تکفیر وی، لشکری را فرستاد تا او را مغلوب ساخته، از لطف بیرون کنند. در این نبرد قلیج، برادرزاده شومله، اسیر شد. شومله درخواست صلح کرد ولی خلیفه نپذیرفت و سرانجام شومله بدون اخذ نتیجه به تختگاه خود بازگشت (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۱۷۴/۱۸؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۳۲۳-۳۲۲/۱۱، ۳۲۸-۳۲۹، ۳۳۳؛ مقایسه شود با ابن‌دیبی، ۱۴۲۷ق: ۱۰۴/۵). باری دیگر در سال ۵۶۹ق شومله، برادرزاده‌اش ابن‌سنکا را مأمور ساخت تا در نزدیکی قلعه ماهکی، قلعه جدیدی بنا کند که پایگاهی برای اعمال سلطه بر آن نواحی باشد. خلیفه لشکری گسیل کرد تا او را از این کار بازدارند. در نبردی که بین طرفین رخ داد، عده زیادی کشته شدند و ابن‌سنکا اسیر و سپس کشته شد. سرش را به بغداد بردند و در دروازه نویی آویختند تا مایه عبرت باشد و قلعه را ویران کردند.

راه این امن نبود که در آن نواحی» (قمی، ۱۳۶۳: ۲۳۳). ابوبکر راوندی نیز ضمن اشاره به درگذشت مؤیدالدین ابن قصاب، وزیر خلیفه عباسی، در شعبان ۵۹۲ آورده است: «مرگ وی راحت و آسایش مسلمانان بود که اهل عراق از قوانین ظلم که در خوزستان منتشر کرده بودند می‌اندیشیدند و دهقانان بر املاک ایمن نبودند که قبایله بمی‌خواست و می‌گفت زمین از آن امیرالمؤمنین است کسی که باشد که ملک دارد؟» (راوندی، ۱۳۶۳: ۳۸۱-۳۸۲). این روایت حاکی از آن است که ابن‌قصاب بعد از انقراض بنی‌شومله، قوانین ظالمانه در آنجا اعمال کرده است. این بدان معنا است که در زمان فرزندان شومله، این قواعد ظالمانه وجود نداشته است. مورخ در تبیین ظالمانه بودن قوانین خلافت، فقط به غضب املاک و اراضی از دهقانان و ملاکان اشاره کرده است. بنابراین، در زمان فرزندان شومله، ملاکان و دهقانان در زمینه حفظ املاک و اموال خود از امنیت کامل برخوردار بوده‌اند و ایجاد امنیت توسط فرزندان شومله، علاوه بر مسیرهای تجاری و خارج شهرها، در داخل روستاها، شهرها و بازارهای شهری هم جاری و ساری بوده است.

۶. انقراض حکومت بنی‌شومله

حکومت اتابکان خوزستان، یک حکومت ایلیاتی بود و همچون دیگر حکومت‌های ایلی، همه اعضای خاندان، خود را در قدرت سهیم می‌دانستند. چنان‌که اتابک شومله در طول حکومت خود از همکاری و همراهی فرزندان خواهر (۴) و برادرانش (از جمله ابن‌سنگا، قلیج، و جز آن) بهره‌مند بود و بعد از وی نیز، ریاست قلعه‌های پُرشمار قلمرو، در اختیار اعضاء خاندان شومله و احتمالاً سران ایل افشار قرار داشت.

ابن‌جوزی، ۲۰۱۳م: ۲۱/۲۳۲-۲۳۳؛ ۲۲/۴۰). همچنین روایت منازعه بین اتابک شومله و ملک‌شاه بن محمود سلجوقی در سال ۵۵۳ق (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۱/۲۳۸)، به وضوح نشان می‌دهد که علاوه بر ایلات افشار، ایلات لر نیز در این قلمرو حضور داشتند. بنابراین، ساکنان قلمرو شومله در سه گروه یکجانشینان، ایلات لر و ایلات افشار دسته‌بندی شده بودند. طبیعتاً با وجود دو گروه ایلیاتی (لر و ترکمان)، منازعه مداوم بین این دو گروه ایلی با یکدیگر و با یکجانشینان برای تصاحب چراگاه، و با توجه به حمایت خاندان شومله از ایلات تابعه، جامعه یکجانشین همواره مورد تعدی این ایلات بوده‌اند (برای نمونه، نک: ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۱/۳۲۲-۳۲۳، ۳۴۷-۳۴۸، ۳۹۰-۳۹۱). در این روند، یکجانشینان، به‌ویژه کشاورزان روستایی و بازرگانان و پیشه‌وران شهری، به عنوان تأمین‌کنندگان نیازهای اولیه اقتصادی ایلات در نظر گرفته می‌شدند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۱/۲۳۸).

در دوران حاکمیت شخص شومله، به‌واسطه حضور گسترده ایلات و تنازع دائمی بر سر چراگاه و شیوع حملات ایلات به‌ویژه نسبت به کاروان‌های بی‌دفاع تجاری، امنیت اجتماعی را به طور کامل از میان برده بود (قمی، ۱۳۶۳: ۲۳۳)، اما فرزند شومله، شرف‌الدین امیران، توجه خود را بیشتر به بهبود اوضاع داخلی قلمرو خود معطوف کرد. از جزئیات اقدامات وی اطلاعی در دست نیست، اما اقتدار و اراده، یا به تعبیر ابورجاء قمی، «رقبه هیبت» او همه ایلات نافرمان و راهزنان را مطیع و رام کرد؛ چنان‌که پس از یک دهه فرمانروایی، در اثر مساعی و تلاش او، امنیت در این قلمرو به‌حدی رسید که به تعبیر اغراق‌آمیز مورخان «در هیچ طرف صادر و وارد را در

۱۲ / ۱۰۴). گزارش ذهبی حاکی از آن است که برادرش علی فرزند شومله به بغداد آمده و کلیدهای قلعه را به خلیفه تسلیم کرد. خلیفه هم او را نواخت (ذهبی، ۱۳/۴۱ق: ۸۹/۴۱). ظاهراً در همین رهگذر، عنوان شمس‌الدین به او اعطاء گردید. این بدان معنا است که سوسیان با مخالفت برادر خودش مواجه شده بود. این امر، قدرت نظامی حکومت اتابکان افشاری را به سرعت تحلیل برد و زمینه را برای استیلای خلافت عباسی بر آن منطقه فراهم کرد.

اگرچه روایات درباره زوال این خاندان مغشوش و آشفته است،^۲ ولی از مجموع آنها بر می‌آید که وزیر

پس از شومله نیز فرزندش شرف‌الدین میران به تخت نشست که حداقل تا سال ۵۸۴ق، یعنی زمان تدوین گزارش ابوجاء قمی، حکمران قلمرو بنی‌شومله بوده است. همچنین او برادر دیگری موسوم به غرس‌الدین (= عزالدین؟) داشته است که در جریان منازعه سلطان طغرل بن ارسلان سلجوقی با اتابکان آذربایجان در سال ۵۸۴ق، در زمره همراهان و متحدان سلطان بود (راوندی، ۱۳۶۳: ۳۴۷). در خصوص هویت این فرد اطلاع دیگری در دست نیست، اما به نظر می‌رسد او فرزند ارشد شومله و بزرگ‌تر از شرف‌الدین بوده باشد که همراه پدرش شومله و پسرعمویش در جنگ ۵۷۰ق اسیر شده بود.^۱

با توجه به تواریخ ذکر شده برای لشکرکشی ابن‌قصاب وزیر خلیفه، به نظر می‌رسد که شرف‌الدین در حدود ۵۸۹ق. از دنیا رفته باشد. بعد از مرگ شرف‌الدین، برادرش مظفرالدین سوسیان بن شومله به جای وی نشست (ابن‌فوطی، ۱۳۷۴: ۲۷۵/۵). ناتوانی او در اداره امور که احتمالاً با کم‌تجربگی او مربوط بود، در اندک زمانی، به ایجاد شکاف عمیق میان خاندان شومله و سپاه تحت فرمانش منجر شد؛ چنان‌که در سال ۵۸۹ق سوسیان (سوسان)، کوتوالی را برای یکی از قلعه‌ها گماشت که با نیروهای نظامی مستقر در آن بدرفتاری می‌کرد. در نتیجه سپاهیان بر او و سوسیان شوریدند و به اطاعت از خلیفه گردن نهادند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق:

۲. روایات مربوط به سقوط خاندان مغشوش است. ابن‌اثیر یک بار در سال ۵۸۹ از وقوع یک شورش علیه سوسیان خبر می‌دهد و بار دیگر مرگ حکمران خوزستان را قبل از حمله لشکر خلیفه در اواسط سال ۵۹۰ق. ثبت کرده است (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۲/۱۰۴، ۱۰۹). سبط ابن جوزی، بعد از شرح غلبه لشکر خلیفه بر خوزستان، از ورود سوسیان همراه برادرش علی به بغداد به عنوان اسیر یاد می‌کند (سبط ابن جوزی، ۲۰۱۳م: ۲۱/۲۳۳؛ ۲۲/۴۰). ابن‌ساعی نیز زمان مرگ سوسیان را با دقت تمام در روز شنبه اول رمضان سال ۵۹۸ق در قلعه الحدیثه در بغداد تعیین می‌کند (ابن‌ساعی، ۱۹۳۴م: ۹۶). این امر نشان می‌دهد که روایت ابن‌اثیر ذیل سال ۵۹۰ق درباره مرگ حکمران خوزستان، اشاره به مرگ شرف‌الدین امیران در سال ۵۸۹ق. دارد و در واقع، نوعی تکرار و بازگشت به حوادث سال قبل، برای روشن نمودن زمینه‌ها و چگونگی فراهم شدن مقدمات حوادث سال ۵۹۰ق است. عجیب‌تر آنکه ذهبی در یکجا (۱۳/۴۱ق: ۸۹/۴۱) امیر علی را فرزند شومله و برادر سوسیان می‌داند و در جای دیگر (۱۳/۴۱ق: ۴۲/۷) نام کامل وی را شمس‌الدین علی بن سوسیان بن شومله می‌داند که در زیبایی ضرب‌المثل بود. از این روایات چنین بر می‌آید که گویا سوسیان یک برادر و یک فرزند به نام علی داشته است. اما گزارش ارزشمند ابن‌فوطی، گره این کار را گشوده است. ابن‌فوطی با گزارش دقیق آورده است که سوسیان در زیبایی ضرب‌المثل بود و در کنار نهر عیسی در بغداد ساکن شده بود که یک قرن بعد آن منزل به نام و شناخته می‌شد (ابن‌فوطی، ۱۳۷۴: ۱/۱۴۶، ۵/۲۷۵؛ همو، ۱۴۲۴ق: ۱۹۱، ۲۱۱). از آنجا که در گزارش‌های موجود، هم علی و هم سوسیان صاحب جمال وجود

۱. اسم این شخص دانسته نیست ولی این عنوان مختوم به «الدین» یک عنوان حکومتی است که سایر اعضای حکومتگر این خاندان داشتند همچون حسام‌الدین، شرف‌الدین. اما این فرد با اینکه ظاهراً به حکومت نرسیده است با لقب غرس‌الدین (یا عزالدین) شناخته است. براین اساس تصور می‌شود که او فرزند ارشد (و احتمالاً ولیعهد) حسام‌الدین شومله بوده باشد که هم‌زمان با اعطاء لقب به شومله، این عنوان به او نیز اعطاء شده باشد.

انجام می‌شد. در اواخر قرن ششم هجری نیز ترکمانان ایوه و خاندان آل خورشید، با تأسیس حکومت ایلپاتی خود (موسوم به اتابکان لر کوچک)، سراسر بخش شمال قلمرو یعنی محدوده لرستان بدری و بامنصوری را در اختیار گرفتند (حمدالله مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۵۱-۵۵۸؛ همو، ۱۳۶۲: ۱۰۸؛ بدلیسی، ۱۳۷۷: ۳۴-۴۰). بنابراین، قلمرو خاندان شومله در دهه ۵۸۰ق فقط محدود به نواحی شمالی خوزستان بود. این محدوده جغرافیایی نیز چندان تنوع زیست محیطی لازم برای ییلاق و قشلاق ایلات را نداشت و در نتیجه، ایل افشار، به عنوان پشتیبان اصلی خاندان حاکمه، از نظر اقتصادی در مضیقه افتادند و ضعیف شدند. طبیعی است ضعف اقتصادی ایل افشار، قدرت نظامی و سیاسی خاندان شومله را نیز تضعیف کرد.

۷. نتیجه

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که با ضعف سلجوقیان در نیمه دوم قرن ششم و هم‌زمان با ظهور سلسله‌های مختلف اتابکی در سراسر قلمرو سلجوقی، یک سلسله نیز توسط امیران ایل افشار در خوزستان و لرستان به وجود آمد که به واسطه نام مؤسس آن، می‌توان آن را حکومت بنی شومله دانست که قریب به نیم قرن (از حدود ۵۵۰ تا ۵۹۰ق)، شمال خوزستان، سراسر لرستان پیشکوه و پشتکوه و بخش‌هایی از عراق عرب را تحت فرمان داشت. این خاندان برای آغاز و تداوم حاکمیت خود، با بحران مشروعیت مواجه بود. با توجه به شرایط خاص سیاسی و اجتماعی ایران در قرن ششم، مشروعیت حکومت فقط از طریق دو منبع مشروعیت بخش یعنی خلافت عباسی و سلطنت

خلیفه، مؤیدالدین ابن قصاب، با استفاده از این اختلافات در شوال ۵۹۰ق با لشکری گران به سوی خوزستان رهسپار و به سرعت، قلعه‌های نظامی افشاریان را تصرف کرد و اندکی بعد در محرم ۵۹۱ق شوشتر را هم در اختیار گرفت. همه اعضای خاندان شومله، اعم از زنان و مردان (به ویژه مظفرالدین سوسیان و برادرش شمس‌الدین علی) را دستگیر ساخته، به بغداد فرستاد که سوسیان تا زمان مرگ خود در اول رمضان ۵۹۸ق در آن جا باقی بود و محل سکونت وی نیز تا یک قرن بعد با نام او شناخته شده بود (ابن اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۰۹/۱۲؛ ابن ساعی، ۱۹۳۴: ۹۶؛ ابن دبیتی، ۱۴۲۷: ۱/۴۵۴، ۵۱۳؛ سبط ابن جوزی، ۲۰۱۳: ۲۱/۲۳۳؛ ۲۲/۴۰؛ ابن فوطی، ۱۳۷۴: ۱/۱۴۶، ۲۹/۵، ۱۰۰، ۱۱۴، ۲۷۵؛ همو، ۱۴۲۴: ۱۹۱، ۲۱۱؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۷/۴۲). بدین ترتیب اولاد و احفاد شومله به بغداد منتقل شدند و حکومت خاندان شومله منقرض شد. از این پس خلیفه عباسی حکومت آنجا را به یکی از غلامان خود موسوم به طاش‌تگین مجیرالدین داد که تا زمان مرگش در سال ۶۰۲ق بر آن منصب باقی بود و بعد از وی نیز دامادش سنجر به جای او نشست (ابن اثیر، ۱۳۸۶ق: ۱۲/۲۴۱).

چنان‌که اشاره شد، قلمرو این خاندان از جهت جنوب به قلمرو شیوخ و امیران مطیع خلیفه در هویزه محدود و مماس بود، در نتیجه از دسترسی به خلیج فارس محروم بودند و فعالیت غالب اقتصادی در این قلمرو، دامداری بود که از طریق کوچ فصلی

داشته‌اند، معلوم است که فقط یک نفر با نام علی بن شومله بوده است ولی در روایت ذهبی شرح این دو نفر به هم ریخته و با ترکیب این دو اسم، فرد جدیدی به نام علی بن سوسیان صاحب جمال هم ساخته شده است.

سلجوقی حاصل می‌شد. اتابک شومله نیز کوشید از طریق حفظ و تقویت پیوند با دربار سلجوقی و دربار خلافت، مشکل بحران مشروعیت حکومت خود را حل کند. این امر او را به رقابت تنگاتنگ با اتابکان آذربایجان و فارس سوق داد. سرانجام، او در رقابت با اتابکان آذربایجان جان خود را از دست داد. جانشینان وی با پرهیز از روابط تنش‌آمیز با دربارهای همجوار، صلح با اتابک آذربایجان و اطاعت از سلطان سلجوقی تحت حمایت آنها، اظهار اطاعت به خلیفه عباسی و استقرار امنیت اجتماعی در قلمرو تحت فرمان، مشروعیت لازم برای بقا و تداوم حاکمیت خود را کسب کردند، اما به واسطه غلبه زندگی ایلی و ضعف مدنیت در قلمرو تحت فرمان این خاندان در عهد سلجوقیان، فقدان مرکز اداری قوی جهت تجمع دیوانسالاران و در نتیجه فقدان نیروی مجرب اداری، غلبه روحیه ایلیاتی و خشونت با یکجانشینان، امارت خاندان شومله نتوانست از اقتداری شبیه به اتابکان فارس و آذربایجان برخوردار شود. قدرت سیاسی این دودمان بعد از قریب به نیم قرن با بر آمدن امارت‌های ایوه و آل خورشید در نواحی شمالی قلمرو شومله و در پی آن ضعف اقتصادی ایل افشار و اختلافات داخلی خاندان، رو به ضعف نهاد و سرانجام در سال ۵۹۱ق توسط سپاهیان خلیفه، منقرض شد.

تاریخ الملوک و الامم. تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطاء. بیروت: دارالکتب العلمیه.
ابن دبیثی، محمد بن سعید (۱۴۲۷ق). ذیل تاریخ مدینه السلام. تحقیق بشّار عواد معروف. بیروت: دارالغرب الاسلامی.
ابن زرکوب، احمد بن ابی‌الخیر (۱۳۵۰). شیرازنامه. به کوشش اسمعیل واعظ جوادی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
ابن ساعی، تاج‌الدین علی بن انجب (۱۹۳۴م). الجامع المختصر فی عنوان التواریخ و عیون السیر. عنی بنشره مصفی جواد. بغداد: مطبعه السریانیة الکاتولیکیه.
ابن فوطی، کمال‌الدین عبدالرزاق بن احمد (۱۳۷۴). مجمع الآداب فی معجم الألقاب. تحقیق محمد الکاظم. تهران: وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی.
ابن فوطی، کمال‌الدین عبدالرزاق بن احمد (۱۴۲۴ق). الحوادث الجامعه. تحقیق مهدی‌النجم. بیروت: دارالکتب العلمیه.
ابوالغازی، بهادرخان (۱۳۸۳). شجره تراکمه. ترجمه آنادردی عنصری. گنبد قابوس: ایل آرمان.
ابوحامد محمد بن ابراهیم (۱۳۳۲). ذیل سلجوقنامه؛ ضمیمه سلجوقنامه. تصحیح اسماعیل افشار. تهران: کلاله خاور.
اصفهان‌ی، عمادالدین کاتب (۱۴۰۰ق). زبدة‌النصرة و نخبة‌العصره. تلخیص فتح‌بن‌علی بنداری. بیروت: دارالآفاق الجدیدة.
بدلیسی، شرف‌الدین (۱۳۷۷). شرفنامه. تصحیح زرنوف. تهران: اساطیر.
جوینی، عطا ملک (۱۳۷۵). تاریخ جهانگشای. تصحیح محمد قزوینی. تهران: دنیای کتاب.
حسینی، صدرالدین ابوالفوارس (۱۹۳۳م). اخبارالدولة السلجوقیه. تصحیح محمد شفیع. لاهور.
حکیم زجاجی (۱۳۸۳). همایون‌نامه. تصحیح علی پیرنیا. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
حمدالله مستوفی (۱۳۶۲). نزهة القلوب. تصحیح گای

منابع

ابن‌اثیر، عزالدین علی (۱۳۸۶ق). الکامل فی التاریخ. تصحیح کارل یوهانس تورنبرگ. بیروت: دارصادر.
ابن‌تغریبردی (بی‌تا). النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة. قاهره: وزارة الثقافة و الارشاد القومي. المؤسسة المصرية العامة.
ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (۱۴۱۲ق). المنتظم فی

- لسترنج. تهران: دنیای کتاب.
- حمدالله مستوفی (۱۳۶۴). تاریخ گزیده. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.
- ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد (۱۴۱۳ق). تاریخ الإسلام. تحقیق عمر عبدالسلام تدمری. بیروت: دارالکتب العربی.
- ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد (۱۴۱۲ق). سیر اعلام النبلاء. تحقیق شعیب الأرنؤوط و همکاران. بیروت: مؤسسة الرسالة.
- ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد (۱۴۰۵ق). العبر فی خبر من غیر. تحقیق ابوهاجر محمد السعید بن بسیونی زغلول. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- راوندی، علی بن سلیمان (۱۳۶۳). راحة الصدور و آیه السرور. تصحیح محمداقبال. تهران: علمی.
- رحمتی، محسن (۱۳۹۳). «سلیمان‌شاه ایوه و حمله مغول». مطالعات تاریخ اسلام. سال ششم. شماره ۲۲. ص ۸۱-۱۰۴.
- رحمتی، محسن (۱۳۹۷). «خاندان برسقی و تحولات عصر سلجوقی». پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان. دوره جدید. سال دهم. شماره ۳۷. ص ۱۱۱-۱۲۷.
- سبط بن جوزی، یوسف (۲۰۱۳م). مرآة الزمان فی تواریخ الأعیان. جزء ۲۱ و ۲۲. تحقیق ابراهیم الزیبق. دمشق: دار الرسالة العالمیه.
- صدقی، ناصر (۱۳۸۸). «بررسی روندهای شکل‌گیری و دگرگونی نظام اداره ایالات حکومت سلجوقی». تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء. سال ۱۹. شماره ۷۷. ص ۴۷-۷۸.
- عینی، بدرالدین (۱۹۶۶م). السیف المهند فی سیره الملك المؤید. به کوشش فهیم محمد شلتوت. قاهره: دارالکتب العربی.
- قمی، نجم‌الدین ابوالرجاء (۱۳۶۳). تاریخ الوزراء. به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- کاشغری، محمود بن محمد بن حسین (۱۳۳۳ق). دیوان اللغات‌الترک. تصحیح معلم رفعت. استانبول: مطبعه عامره.
- افضل‌الدین کرمانی، ابوحامد (۱۳۳۱). المضاف الی بدایع الزمان فی وقایع کرمان. تصحیح و تحشیه عباس اقبال اشتیانی. تهران: چاپخانه مجلس.
- کسروی، احمد (۱۳۰۶). «ایل افشار». مجله آینه. سال دوم. شماره ۸. ص ۵۹۶-۶۰۲.
- المختارات من الرسائل (۱۳۷۸). به کوشش غلامرضا طاهر و ایرج افشار. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- مشیرالدوله، میرزا جعفرخان (۱۳۴۸). رساله تحقیقات سرحدیه. به اهتمام محمد مشیری. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- میرخواند، محمد بن خاوندشاه (۱۳۳۹). روضه الصفا. تهران: پیروز-خیام.
- نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲). سلجوقنامه. تصحیح میرزا اسماعیل افشار. تهران: کلاله خاور.
- وصاف الحضرة، فضل‌الله بن عبدالله (۱۳۳۸). تاریخ وصاف الحضرة. به اهتمام محمدمهدی اصفهانی. تهران: کتابخانه ابن‌سینا و کتابخانه جعفری تبریزی.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۷۳). جامع التواریخ. تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی. تهران: نشر البرز.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۹۶۰م). جامع التواریخ؛ ذکر تاریخ آل سلجوق. تصحیح احمد آتش. آنکارا: انجمن تاریخ ترک.
- یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله (۱۹۷۷م). معجم البلدان. بیروت: دارصادر.
- Sümer, Faruk (1999). *Oğuzlar (Türkmenlar): Tarihleri. Boy Teşkilati. Destanları*. Istanbul: Türk Dünyası Araş tirmalari Vakfı.

نسب‌نامه خاندان شومله

